هدايتهاي حضرت مهدي(عج) (2(

ابولقاسم تجري گلستاني

اشاره‌

هدايت مهمترين فلسفه وجودي حجت خدا بر روي زمين است . امام زمان، حضرت مهدي (عج) نيز از اين قاعدهِ عام مستثني نيست.

در اين مقاله بر آنيم كه نمونه هايي از هدايت هاي آن حضرت را در دوران غيبت صغرا بر شماريم . از اين رو پيرو موارد ذكر شده در قسمت قبل، به چهار مورد از هدايت‌هاي حضرت حجت(عج) كه از طريق روايات به ما رسيده اشاره مي‌كنيم.

در پايان مقاله هم براي رفع تعارض ظاهري روايت چهارم با مضمون روايات وارد شده در روِيت امام زمان (عج)، شش راه حل ذكر شده است.

به اين اميد كه اين مختصر مقبول محضر شريف آن حضرت قرار گيرد.مقدمه

‌در مقاله‌ي‌ پيشين، براي‌ وجود نازنين‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف)، در روي‌ زمين، دو اثر تكويني‌ و تشريعي‌ بر شمرديم. اثر تشريعي، همان‌ هدايت‌هاي‌ حضرت‌ است‌ كه‌ بر پنج‌ گونه‌ است:

1- رهنمودهاي‌ حضرت‌ در مسائل‌ اخلاقي‌ فردي‌ يا اجتماعي؛

2- رهنمودهاي‌ حضرت‌ در شبهات‌ معرفتي‌ و اعتقادي‌ يا احكام‌ شرعي؛

3- احكام‌ ولايي‌ يا قضايي‌ امام‌ در اختلافات‌ بين‌ مردم‌ و رهنمودهاي‌ آن‌ حضرت‌ در موضوعات‌ خارجي؛

4- دعاهايي‌ كه‌ حضرت، همواره، بويژه‌ در شب‌هاي‌ قدر و هنگام‌ عرضه‌ي‌ اَعمال‌ مردم‌ بر آن‌ حضرت، براي‌ افراد خاص‌ يا عموم‌ شيعه‌ يا عموم‌ مردم‌ مي‌كند.

5- اظهار برائت‌ آن‌ حضرت‌ از برنامه‌ يا گروه‌ و يا لعنت بر ا‌شخاص‌ خاصّ كه‌ باعث‌ رسوايي‌ آنان‌ و آشنايي‌ مردم‌ با هدايت‌ يافتگان‌ و گمراهان‌ مي‌شود.

اين‌ هدايت‌ها، در سه‌ دوره‌ است:

الف) از تولد تا پايان‌ غيبت‌ صغري؛ ب) دوران‌ غيبت‌ كبري؛ ج) دوران‌ ظهور.

‌در مقاله‌ي‌ گذشته، به‌ چهار نمونه‌ از اين‌ هدايت‌ها اشاره‌ شد. اينك‌ به‌ نمونه‌هاي‌ ديگر اشاره‌ مي‌كنيم.

‌پنجم‌ - شيخ‌ صدوق‌ از سعد بن‌ عبدالله‌ قمي‌ (از بزرگان‌ اصحاب‌ امام‌ حسن‌ عسگري(عليه‌السّلام> نقل‌ كرد كه‌ او مي‌گويد: ليستي‌ از چهل‌ سؤ‌ال‌ مشكل‌ تهيّه‌ كردم‌ كه‌ پاسخ‌ دهنده‌اي‌ براي‌ آن‌ نيافتم، جز بهترين‌ همشهري‌ام، احمد ابن‌ اسحاق‌ (صحابي‌ بزرگوار امام‌ حسن‌ عسگري‌عليه‌السّلام) كه‌ عازم‌ شهر سامرا بود. من‌ نيز در پي‌ او حركت‌ كردم. در بين‌ راه‌ به‌ او رسيدم. پس‌ از احوال‌پرسي، از من ‌پرسيد: <سفر به‌ خير! براي‌ چه‌ آمده‌اي؟> گفتم: <به‌ سبب‌ شوق‌ ملاقات‌ شما و پرسش‌ از شما، به‌ خدمت‌ رسيدم.>.

‌احمد ابن‌ اسحاق‌ گفت: <هر دو، هدف‌ مشترك‌ داريم. اكنون‌ من‌ تصميم‌ دارم‌ كه‌ به‌ ملاقات‌ مولايم‌ امام‌ حسن‌ عسكري(عليه‌السّلام) بروم‌ و مسائل‌ پيچيده‌اي‌ را در تأويل‌ و تفسير قرآن‌ از او او بپرسم. سپس‌ تو هم‌ در اين‌ سفر مبارك‌ همراه‌ ما باش‌ كه‌ به‌ دريائي‌ از علم‌ و كمال‌ دست‌ مي‌يابي‌ كه‌ عجايب‌ آن‌ پايان‌ ندارد و گوهرهاي‌ كم‌ياب‌ آن‌ فنا نپذيرد. او، همان‌ امام‌ ما است.>.

با هم، سفر را ادامه‌ داديم‌ تا به‌ سامرا رسيديم‌ به‌ سوي‌ خانه‌ي‌ امام‌ و آقايمان‌ شتافتيم. اجازه‌ خواستيم. اجازه‌ي‌ ورود به‌ ما داده‌ شد. بر دوش‌ احمد ابن‌ اسحاق، صد و شصت‌ كيسه‌ي‌ بسته‌ از دينار‌ و در هم‌ با مهر صاحبان‌اش‌ بود.

‌سعد مي‌گويد: وقتي‌ وارد بر آن‌ حضرت‌ شدم، چهره‌ي‌ نوراني‌ آن‌ جناب‌ را چونان‌ ماه‌ شب‌ چهاردهم‌ ديدم، در حالي‌ كه‌ بر زانوي‌ راست‌ آن‌ جناب، كودكي‌ زيبا، مانند ستاره‌ي‌ مشتري‌ بود. در وسط‌ سر، فرقي‌ داشت‌ كه‌ ميان‌ دو طرف‌ موهاي‌ سر، بسانِ الف‌ بين‌ دو واو بود.

‌در مقابل‌ مولايم، گوي‌ زراندودي‌ بود كه‌ خطوط‌ راه‌ راه‌ در بين‌ نگين‌هاي‌ خاتم‌كاري‌ شده، روي‌ آن‌ مي‌درخشيد. يكي‌ از بزرگان‌ بصره، آن‌ را به‌ حضرت‌ هديه‌ داده‌ بود.

در دست‌ حضرت، قلمي‌ بود كه‌ هر گاه‌ مي‌خواست‌ چيزي‌ بنويسيد، كودك‌ (قلم‌ را از) دست‌ حضرت‌ مي‌گرفت! آن‌ بزرگوار نيز با ملاطفت، گوي‌ طلايي‌ را به‌ گوشه‌ اتاق‌ مي‌انداخت‌ تا كودك‌ به‌ آن‌ مشغول‌ شود و مانع‌ نوشتن‌ او نشود. ما، سلام‌ كرديم. حضرت، با محبّت‌ به‌ ما جواب‌ داد. فرمود بنشينيم‌ هنگامي‌ از نوشتن‌ فراغت‌ يافت، احمد ابن‌ اسحاق، پارچه‌ را از روي‌ انبان‌ پول‌ برداشت‌ و آن‌ را خدمت‌ حضرت‌ گذاشت. حضرت، به‌ فرزند گرامي‌اش‌ فرمود: <عزيزم! مهر‌را از بسته‌هاي‌ هديه‌ي‌ دوستان‌ و شيعيان‌ات‌ برداد.>. كودك‌ فرمود: <آيا دستي‌ پاك‌ را به‌ هداياي‌ آلوده‌ و اموال‌ كثيف‌ مخلوط‌ به‌ حرام‌ دراز كنم؟!>.

مولايم‌ فرمود: <اي‌ فرزند اسحاق! بسته‌ها را از داخل‌ ابنان‌ درآور تا (فرزند عزيزم) حلال‌ آن‌ را از حرام‌ جدا سازد!>.

‌احمد، دستور امام‌ را اجرا كرد. اوّلين‌ بسته‌اي‌ كه‌ از ابنان‌ بيرون‌ كرد، كودك‌ فرمود: <اين، مالِ فلاني‌ پسر فلاني‌ از فلان‌ محله‌ي‌ قم‌ است. شصت‌ و دو دنيا از آن، بهاي‌ اتاقي‌ است‌ كه‌ صاحب‌اش‌ آن‌ را فروخته‌ است‌ و چهل‌ و پنج‌ و دينار آن، از پدرش‌ به‌ او ارث‌ رسيده‌ است، و چهارده‌ دينار آن، بهاي‌ نُه‌ پيراهن، و سه‌ دينار آن، اجاره‌ي‌ مغازه.>.

‌حضرت‌ فرمود: <پسر عزيز! راست‌ گفتي. اكنون، مال‌ حرام‌ را بر ايشان‌ مشخص‌ كن.>.

‌كودك‌ فرمود: <مال‌ حرام، دو سكّه‌ است: يك‌ سكّه‌ دينار كه‌ در شهر وي، فلان‌ سال، ضرب‌ شده‌ و يك‌ روي‌ آن‌ صاف‌ شده، و يك‌ سكه‌ي‌ كهنه‌ آملي، به‌ وزن‌ يك‌ چهارم‌ دينار. در‌ ميان‌ پول‌ها جست‌ و جو كنيد تا آن‌ را بيابيد. حرمت‌ آن، بر اين‌ جهت‌ است‌ كه‌ صاحب‌ آن، در فلان‌ ماه، از فلان‌ سال. يك‌ و يك‌ چهارم‌ من‌ موادّ خام‌ در اختيار ريسنده‌اي‌ قرار داد. مدّتي‌ بر آن‌ گذشت. سارقي‌ آمد و آن‌ را سرقت‌ كرد. ريسنده، جريان‌ را به‌ صاحبش، خبر داد، امّا وي‌ نپذيرفت، بلكه‌ او را تكذيب‌ كرد و در عوض، يك‌ مَن‌ نيم‌ موادّ نخ‌ ريسه، از او غرامت‌ خواست. از آن‌ نخ‌ها، پيراهني‌ بافت‌ كه‌ اين‌ دو دنيار، بهاي‌ آن‌ پيراهن‌ است.>.

سربسته‌ را گشودند. با ورقه‌اي‌ برخورد كردند كه‌ نام‌ صاحب‌ آن‌ و مقدار مال‌ موجود آن‌ همان‌ طور كه‌ امام‌ فرموده‌ بود نوشته‌ شده‌ بود.

‌بسته‌ي‌ ديگري‌ را در آوردند. آن‌ كودك، فرمود: <اين، مال‌ فلاني، پسر فلاني، از فلان‌ محله‌ي‌ قم، و مشتمل‌ بر پنجاه‌ دينار است، ولي‌ روا نيست‌ ما به‌ آن‌ دست‌ بزنيم!>. پرسيدند: <چرا؟>. فرمود: <براي‌ آن‌ كه‌ اين‌ پول، بهاي‌ گندمي‌ است‌ كه‌ صاحب‌ آن‌ به‌ كشاورزش‌ ظلم‌ (خيانت) كرده، سهم‌ خود را با پيمانه‌ كامل‌ دريافت‌ كرده، ولي‌ سهم‌ كشاورز را با پيمانه‌ ناقص‌ پرداخته‌ است.>.

‌مولايم‌ امام‌ حسن‌ عسگري(ع) فرمود: <راست‌ گفتي‌ فرزند عزيزم! اي‌ احمد ابن‌ اسحاق! همه‌ي‌ اين‌ اموال‌ را به‌ صاحبان‌اش‌ برگردان‌ يا سفارش‌ كن‌ به‌ صاحبان‌اش‌ برگردانند كه‌ ما را نيازي‌ به‌ آن‌ نيست.>1.

‌در اين‌ حديث‌ شريف، سعد بن‌ عبدالله‌ اشعري‌ قمي، دانشمند مورد اعتماد شيعه، نكات‌ هدايت‌كننده‌ي‌ زير را از حضرت‌ مهدي‌ (عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) نقل‌ مي‌كند.

1. مشاهده‌ي‌ آن‌ حضرت‌ در سن‌ كودكي‌ كه‌ در دامن‌ پدر بزرگوارش، بر حسب‌ طبع‌ بشري، شيريني‌ و رفتار خاص‌ كودكانه‌ خود را دارد و به‌ همين‌ جهت، قلم‌ و دست‌ پدر بزرگوار را مي‌گيرد و آن‌ حضرت، براي‌ انصراف‌ او، گوي‌ طلايي‌ را پرتاب‌ مي‌كند، ولي‌ هنگامي‌ كه‌ در مقابل‌ مردم‌ قرار مي‌گيرد، قبل‌ از آن‌ كه‌ به‌ مقام‌ امامت‌ برسد، با علم‌ غيب، از اسرار هداياي‌ ارسالي‌ پرده‌ مي‌دارد.

2. درباره‌ي‌ يكي‌ از بسته‌هاي هديه‌ مي‌فرمايد: <صاحب‌ آن، ادعاي اجيري‌ را كه‌ مدّعي‌ مي‌شود سارق‌ پنبه‌ يا پشم، امانتي‌ را به‌ سرقت‌ برده‌ است، نمي‌پذيرد و از او يك‌ من‌ و نيم‌ نخ‌ مرغوب‌ غرامت‌ مي‌گيرد و آن‌ را تبديل‌ به‌ پيراهن‌ مي‌كند و سپس‌ به‌ يك‌ دينار سكه‌ي‌ ري‌ و يك‌ دينار سكّه‌ آمل‌ فروخته‌ و پول‌ آن‌ را به‌ براي‌ امام‌ مي‌فرستد، با اين‌ كه‌ اجير، امين‌ است‌ و اگر در نگهداري‌ مال‌ اجاره‌ كوتاهي‌ نكند، ضامن‌ نيست‌ و نمي‌توان‌ از او غرامت‌ گرفت‌ در اين‌ جا، امام‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) در يك‌ شبهه‌ي‌ حكميه‌ي‌ خاص، تاكيد مي‌كند كه‌ هديه‌ به‌ امام، بايد از مال‌ حلال‌ باشد.

3. درباره‌ي‌ پنجاه‌ ديناري‌ كه‌ بهاي‌ گندمي‌ بود كه‌ مالك‌ زمين، با كشاورزي‌ قرارداد مزارعه‌ داشت، ولي‌ در هنگام‌ تقسيم‌ محصول، به‌ كشاورز خيانت‌ كرد و سهم‌ او با پيمانه‌ ناقص‌ داد و گندم‌ سهم‌ خود را فروخت‌ و بهاي‌ آن‌ را براي‌ امام‌ فرستاد. از آن‌ جا كه‌ سهم‌ كشاورز، گونه‌ي‌ مشاع، در بهاي‌ گندم‌ وجود دارد، تصّرف‌ در آن، حرام‌ است. امام(عليه‌السّلام) از اين‌ كار خلاف، به‌ علم‌ غيب، پرده‌ بر مي‌دارد و تصرّف‌ در آن‌ را حرام‌ مي‌داند و بر اين‌ وسيله، بر لزوم‌ رعايت‌ حقوق‌ كارگران‌ و كشاورزان‌ - كه‌ در صول‌ تاريخ‌ پامال‌ شده‌ است. تأكيد مي‌كند.

‌ششم‌ - شيخ‌ صدوق‌ از ابو جعفر محمد بن‌ علي‌ بن‌ اسود حكايت‌ كرد كه‌ او گفت: علي‌ بن‌ حسين‌ بن‌ موسي‌ بن‌ بابويه‌ (پدر مرحوم‌ صدوق) پس‌ از مرگ‌ محمّد ابن‌ عثمان‌ عمروي‌ (نايب‌ خاصّ دوم) از من‌ خواست‌ از ابوالقاسم‌ حسين‌ بن‌ روح‌ بخواهم‌ كه‌ از مولا صاحب‌ الزمان(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) درخواست‌ دعا كند تا خداوند عزّوجلّ، فرزند پسري‌ به‌ او بدهد. من، پيام‌ را به‌ نايب‌ امام‌ رسانيدم. او نيز درخواست‌ مزبور را به‌ امام(عليه‌السّلام) رسانيد. پس‌ از سه‌ روز به‌ من‌ خبر داد، امام(عليه‌السّلام) براي‌ علي‌ بن‌ الحسين‌ دعا كرده‌ است‌ و به‌ زودي‌ خداوند، فرزندي‌ مبارك‌ به‌ او خواهد داد كه‌ خداوند عزّوجّل‌ به‌ بركت‌ آن، بهره‌ي‌ زيادي‌ به‌ او خواهد داد و پس‌ از او نيز فرزندان‌ ديگري‌ به‌ وي‌ خواهد داد.

‌جالب‌ آن‌ كه‌ راوي‌ مي‌گويد، من‌ نيز همين‌ درخواست‌ را از حسين‌ ابن‌ روح‌ داشتم‌ و از او خواستم‌ امام‌ براي‌ من‌ هم‌ دعا كندتا خداوند، پسري‌ به‌ من‌ بدهد، امّا او به‌ من‌ پاسخ‌ نداد و فرمود، راهي‌ براي‌ بر آمدن‌ اين‌ درخواست‌ نيست.

‌پس‌ از اين‌ دعا براي‌ علي‌ بن‌ بابويه، ابتدا، فرزندش‌ محمّد (مرحوم‌ صدوق) متولّد شد و پس‌ از او، فرزندان‌ ديگرش‌ حسن‌ و حسين، به‌ دنيا آمدند. مرحوم‌ صدوق‌ مي‌گويد: به‌ بركت‌ دعاي‌ حضرت، در بيست‌ سالگي، مجلس‌ درس‌ گذاشتم. گاهي‌ كه‌ ابوجعفر محمّد بن‌ علي‌ بن‌ اسود، در جلسه‌ي‌ درس‌ من‌ حاضر مي‌شد، مي‌گفت: <از اين‌ موفّقيّت، نبايد تعجّب‌ كرد؛ زيرا، تو به‌ دعاي‌ امام‌ متولد شده‌اي2!>.

‌در غيبت‌ شيخ‌ طوسي‌ در توضيح‌ همين‌ داستان‌ آمده‌ است:

پس‌ از درخواست‌ دعا از امام‌ زمان(عليه‌السّلام) جواب‌ آمد: <از اين‌ همسرت، فرزندي‌ نخواهي‌ داشت. به‌ زودي، صاحب‌ كنيزي‌ ديلمي‌ خواهي‌ شد كه‌ از او، دو فرزند عالم‌ و فقيه‌ خواهي‌ داشت.>. همين‌ گونه‌ شد. محمّد و حسين، هر دو، فقيه‌ زبردست‌ و بسيار پر حافظه‌ بودند، ولي‌ برادر ديگرشان، حسن، مرد عابد و زاهد و گوشه‌گير شد كه‌ با‌ مردم‌ معاشرت‌ نمي‌كرد و چندان‌ علمي‌ نداشت. اين، مطلب‌ مشهوري‌ در ميان‌ مردم‌ قم‌ در آن‌ زمان‌ بود.

‌در اين‌ داستان، امام(عليه‌السّلام) با دعاي‌ مستجاب‌ خود، اوّلاً، مردم‌ را به‌ حقّانيت، امامت‌ خود در پس‌ پرده‌ي‌ غيبت‌ هدايت‌ كرد - زيرا، معجزه‌اي‌ را ارائه‌ كرد و از آينده‌ي‌ خبر داد - و ثانياً، با دعاي‌ تولّد فرزندي‌ عالم‌ براي‌ پدر صدوق، زمينه‌ي‌ هدايت‌ گسترده‌ مردم‌ را به‌ بركت‌ بيان‌ و قلم‌ مرحوم‌ صدوق‌ آماده‌ ساخت. پس تمام آثار علمي و معنوي كه ازمرحوم صدوقي در طول تاريخ در جهان منتشر شده با يك هدايت‌هاي امام مهدي محسوب مي شود. و اين دعاي خاصي است كه باعث هدايت عموم مردم شده است به همين جهت گاهي مرحوم صدوق ،‌افتخار مي كرد و گفت من به دعاي حضرت صاحب الا‌مر روحي فداه متولد شدم.

هفتم‌ - شيخ‌ طوسي، از محمّد بن‌ ابراهيم‌ بن‌ اسحاق‌ طالقاني‌ نقل‌ كرد كه‌ او گفت: نزد شيخ‌ ابوالقاسم‌ حسين‌ بن‌ روح‌ (نايب‌ خاص‌ سوم) همراه‌ جماعتي‌ بوديم. مردي‌ برخاست. پرسيد: <آيا امام‌ حسين(عليه‌السّلام) وليّ خداوند بود يا نه؟>. فرمود: <آري.>. پرسيد: <آيا قائل‌ ملعون‌اش، دشمن‌ خداوند بود يا نه؟>. فرمود: <آري>. پرسيد: <آيا‌ روا‌ است‌ كه‌ خدوند، دشمن‌اش‌ را بر وليّ خود مسلّط‌ كند؟>.

‌ابوالقاسم‌ حسين‌ بن‌ روح‌ فرمود: <بفهم‌ براي‌ تو چه‌ مي‌گويم. بدان‌ كه‌ خداوند، علني‌ با مردم‌ سخن‌ نمي‌گويد. خداوند با عظمت، پيامبراني‌ از جنس‌ بشر براي‌ آنان‌ فرستاد؛ زيرا، اگر به‌ صورت‌ و صفت‌ ديگري‌ غير از آنان‌ مي‌فرستاد، از او دوري‌ مي‌كردند و او را نمي‌پذيرفتند. هنگامي‌ كه‌ پيامبران‌ آمدند، مانند آنان‌ غذا مي‌خوردند و در بازار و خيابان‌ راه‌ مي‌رفتند. مردم‌ به‌ ايشان‌ گفتند: شما هم‌ مانند ما هستيد. سخن‌ شما را نمي‌پذيريم، مگر آن‌ كه‌ معجزه‌اي‌ بياوريد كه‌ ما از آوردن‌ آن‌ ناتوان‌ باشيم‌ تا بدانيم‌ شما مخصوص‌ به‌ مقام‌ و قدرتي‌ هستند كه‌ ما آن‌ را نداريم.>!

از اين‌ رو، خداوند عزّوجلّ، معجزاتي‌ به‌ پيامبران‌ داد كه‌ مردم‌ از آن‌ عاجز بودند. بعضي‌ از پيامبران‌ (نوح) پس‌ از تبليغ‌ فراوان‌ و اتمام‌ نشانه، طوفان‌ را آورد و همه‌ي‌ طغيان‌گران‌ را غرق‌ كرد، و بعضي‌ ديگر (ابراهيم) در آتش‌ افكنده‌ شد و آتش‌ بر او سرد و سلامت‌ شد، و بعضي‌ از دل‌ سنگ‌ سخت، شتري‌ در آورد و از پستان‌ آن‌ شير روان‌ ساخت‌ (حضرت‌ صالح) بعضي‌ از ايشان، دريا براي‌اش‌ شكافته‌ شد و از سنگ‌ سخت، چشمه‌ها برايش‌ روان‌ شد و عصاي‌ خشك‌ او تبديل‌ به‌ اژدهايي‌ شد كه‌ هر آن‌ چه‌ آنان‌ بافتند، او بلعيد، و بعضي‌ از آنان، كور ما درزاد را‌ بينا كرد و مردگان‌ را به‌ اذن‌ خداوند زنده‌ كرد و از آن‌ چه‌ مردم‌ مي‌خورند يا ذخيره‌ مي‌كنند، به‌ آنان‌ خير داد، و براي‌ بعضي‌ او اين‌ پيامبران‌ نيز ماه‌ شكافته‌ شد و چهارپاياني‌ مانند شتر و گرگ‌ و حيوانات‌ ديگر با او سخن گفتند. وقتي‌ مردم‌ اين‌ معجزات‌ را مشاهده‌ كردند و خود را‌ از آوردن‌ همانند آن‌ ناتوان‌ ديدند، تقدير و لطف‌ و حكمت‌ خداوند جلّ جلاله، اقتضا مي‌كرد كه‌ پيامبران‌اش، گاهي‌ غالب‌ و گاهي‌ مغلوب‌ باشند، گاهي‌ مسلط‌ و پيروز و گاهي‌ تحت‌ فشار باشند. اگر خداوند، آنان‌ را همواره‌ مسلّط‌ و پيروز مي‌كرد و دچار بلا و امتحان‌ نمي‌كرد، مردم، ايشان‌ را به‌ جاي‌ خداي‌ عزوجلّ، به‌ خدايي‌ مي‌پرستيدند و استقامت‌ آنان‌ در امتحانات‌ و آزمايش‌ها، شناخته‌ نمي‌شد.

خداوند، احوال‌ پيامبران‌اش‌ را مانند احوال‌ ديگران‌ قرار داد تا در حال‌ امتحان‌ و بلا، صابر، و در حال‌ سلامتي‌ و عافيّت‌ و پيروزي‌ بر دشمن، شاكر باشند، و در همه‌ي‌ فراز و نشيب‌ زندگي، تواضع‌ كنند و تكبّر و بلندپروازي‌ نكنند، و بندگان‌ بدانند كه‌ خدايي‌ دارند كه‌ آفريننده‌ و مدبّر امور آنان‌ است‌ تا او را بپرستند و از پيامبران‌اش‌ اطاعت‌ كنند تا آنان‌ حجّت‌ پايدار خداوند، ضدكساني‌ باشند كه‌ درباره‌ي‌ انبيا او حدّ واقعي‌ تجاوز كردند و به‌ ربوبيّت‌ ايشان‌ معتقد شده‌اند يا آن‌ چه‌ را كه‌ انبيا آوردند، منكر شدند و با آن‌ مخالفت‌ ورزيدند. همه‌ي‌ اين‌ها براي‌ آن‌ است‌ كه‌ خداوند‌ مي‌خواهد هر كه‌ هلاك‌ (گمراه) مي‌شود، كاملاً بصيرت‌ داشته‌ و حق‌ و باطل‌ برايش‌ روشن‌ شده‌ باشد و هر كه‌ زنده‌ مي‌شود (هدايت‌ مي‌يابد) از روي‌ بصيرت‌ و بينّه، حق‌ را بيابد.>.

‌راوي‌ خبر، محمّد بن‌ ابراهيم‌ مي‌گويد: فرداي‌ آن‌ روز، مجدداً خدمت‌ شيخ‌ ابوالقاسم‌ حسين‌ ابن‌ روح‌ رسيدم‌ و با خود، اين‌ گونه حديث‌ نفس‌ مي‌كردم: آيا پاسخ‌هاي‌ ديروز آقا، از پيش‌ خودش‌ بود يا از امام‌ زمان(عليه‌السّلام) دريافته‌ بود؟>. بدون‌ آن‌ كه‌ من‌ سخني‌ اظهار كنم، رو به‌ من‌ كرد و فرمود: <اي‌ محمد بن‌ ابراهيم! اگر از آسمان‌ سقوط‌ كنم‌ و پرندگان‌ لاشه‌ مرا بربايند يا آن‌ كه‌ طوفان‌ مرا به‌ مكان‌ دور دستي‌ پرتاب‌ كند، براي‌ من‌ بهتر است‌ از اين‌ كه‌ درباره‌ي‌ دين‌ خداوند، با راي‌ و نظر خودم‌ سخني‌ بگويم، بلكه‌ همه‌ي‌ آن‌ چه‌ (ديروز) گفتم، سند دارد و از حضرت‌ حجت(عليه‌السّلام) شنيدم.>3.

توضيح‌

‌در اين‌ حديث‌ كه‌ در پايان‌ آن‌ حسين‌ بن‌ روح‌ (نايب‌ خاص‌ سوم) تأكيد مي‌كند كه‌ آن‌ <را از حضرت‌ حجّت‌ (روحي‌ فداه) شنيده>، حضرت‌ به‌ يك‌ سؤ‌ال‌ شايع‌ اعتقادي‌ پاسخ‌ مي‌دهد. براي‌ بيش‌تر مردم، اين‌ سؤ‌ال‌ هست‌ كه‌ <اگر انبيا و ائمه، بر حق‌ بودند و جهان‌ نيز در قبضه‌ي‌ قدرت‌ خداوند متعال‌ است، پس‌ چه‌گونه‌ اجازه‌ مي‌دهد، بندگان‌ خوبش، اين‌ گونه‌ مورد ظلم‌ و ستم‌ و شهادت‌ و اسارت‌ دشمنان‌ قرار گيرند؟ چه‌گونه‌ خداوند به‌ دشمنان‌اش‌ اين‌ همه‌ قدرت‌ و ثروت‌ مي‌دهد تا اين‌ همه‌ جنايت‌ كنند؟>.

‌حضرت‌ پاسخت‌ مي‌دهد كه‌ اين‌ سرنوشت، به‌ جهت‌ حكمت‌ و لطف‌ خداوند به‌ بندگان‌اش‌ است‌ زيرا، اولياي‌ الهي‌ با معجزات‌ وكرامات‌ اعتقادي‌ و اخلاقي‌ و عملي، چنان‌ در چشم‌ مردم‌ اوج‌ و عظمت‌ يافتند كه‌ در معرفت‌ پرستش‌ آنان‌ بودند و اگر مردم، مغلوبيّت‌ ظاهري‌ آنان‌ را نمي‌ديدند و علاوه‌ بر معجزات‌ و كرامات، از نظر ظاهري، اياشن‌ را همواره‌ پيروز و مسلّط‌ مي‌ديدند، آنان‌ را به‌ عنوان‌ خدا مي‌پرستيدند. پس‌ لازم‌ بود، گاهي‌ ايشان‌ را مغلوب‌ و مقهور كند كه‌ ضعف‌ بشريِ آنان، براي‌ مردم‌ ظاهر شود. علاوه. استقامت‌ و قدرت‌ ايمان‌ آنان‌ تجلي‌ كند و مردم‌ از فداكار و استقامت‌ آنان‌ درس‌ و عبرت‌ گيرند و خود را با اوصاف‌ پسنديده‌ي‌ ايشان‌ نيارايد، تا هر كسي‌ راه‌ ضلالت‌ برگزيد يا راه‌ ايمان‌ و حق‌ پذيرفت، از روي‌ بصيرت‌ و بنيايي‌ و توام‌ با حجّت‌ باشد و هيچ‌گونه‌ ابهامي‌ در تشخيص‌ حق‌ از باطل‌ نداشته‌ باشد. اين‌ كار، هم‌ لطفي‌ به‌ بندگان‌ و هم‌ مطابق‌ حكمت‌ كلّي‌ خداوند در آفرينش‌ و تدبير جهان‌ و انسان‌ است.

‌هشتم‌ - شيخ‌ طوسي‌ از ابو محمد احمد بن‌ حسن‌ مكتب‌ نقل‌ كرد كه‌ او گفت: در سالي‌ كه‌ شيخ‌ ابوالحسن‌ علي‌ بن‌ محمّد سمري، (قدّس‌ سرّه) وفات‌ كرد، در مدينه‌ السلام‌ (بغداد) بودم. قبل‌ از وفات، خدمت‌ او رسيدم. او، نامه‌اي‌ به‌ اين‌ مضمون‌ بر حاضران‌ عرضه‌ كرد:

بسم‌ الله‌ الرحمان‌ الرحيم. اي‌ علي‌ بن‌ محمّد سمري! خداوند، به‌ برادران‌ ديني، در وفا ت تو پاداش‌ عظيم‌ دهد. شش‌ روز ديگر، مرگ‌ تو مي‌رسد. كارهايت‌ را جمع‌ و جور كن‌ و به‌ كسي‌ به‌ عنوان‌ جانشين‌ پس‌ از وفات‌ات، وصيت‌ نكن. زمان‌ غيبت‌ تام‌ و همه‌ جانبه‌ فرا رسيد. حجّت‌ حق، ظهور نخواهد كرد، مگر پس‌ از اذن‌ خداوند متعال، آن‌ هم‌ پس‌ از روزگاري‌ طولاني‌ و سخت‌ شدن‌ دل‌ها و پر شدن‌ زمين‌ از ستم. به‌ زودي، كساني‌ از شيعيان‌ من، قبل‌ از خروج‌ سفياني‌ و بلند شدن‌ فرياد آسماني، ادعاي‌ مشاهده‌ي‌ مرا خواهند كرد. بدانيد.او دروغ‌گوي‌ بهتان‌ زننده‌ است.

‌راوي‌ مي‌گويد: چون‌ روز ششم‌ شد، به‌ عيادت‌ او (علي‌ بن‌ محمّد سمري) رفتيم. در حال‌ احتضار بود. از او پرسيدم: <وصّي‌ پس‌ از تو (در نيابت‌ خاصه) كيست؟>. فرمود: <براي‌ خداوند، تقديري‌ است‌ كه‌ آن‌ را سرانجام‌ خواهد رسانيد.>. اين، آخرين‌ سخني‌ بود كه‌ از آن‌ جناب‌ شنيده‌ شد.4

‌در اين‌ توقيع‌ شريف‌ امام(عليه‌السّلام) به‌ چهار نكته‌ي‌ مهم‌ اشاره‌ مي‌كند:

1- وفات‌ شيخ‌ علي‌ بن‌ محمد سمري، پس‌ شش‌ روز. اين، خبري‌ غيبي‌ و معجزه‌اي‌ است‌ كه‌ شيعيان‌ به‌ چشم‌ ديدند و برهاني‌ محكم‌ بر صدق‌ نيابت‌ و حقانيّت‌ وجود حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) بود.

2- پايان‌ نيابت‌ خاصّه؛ به‌ ايشان، دستور داده‌ شد كه‌ به‌ عنوان‌ نيابت‌ خاص، وصيت‌ نكند؛ زيرا، حكمت‌ برقراري‌ نيابت‌ خاصه‌ و سفارت، آن‌ بود كه‌ شيعيان، يك‌ باره‌ به‌ صورت‌ كلّي‌ از امام‌ معصوم‌ جدا نشوند. مسئله‌ي‌ غيبت‌ امام، فاجعه‌اي‌ بود كه‌ شيعيان‌ بايد به‌ تدريج‌ آماده‌ مي‌شدند. به‌ همين‌ جهت، از زمان‌ امام‌ هادي‌ و بيش‌تر در زمان‌ امام‌ عسگري(عليهماالسّلام)، براي‌ آن، زمينه‌ چنين‌ شد. امام‌ حسن‌ عسگري(عليه‌السّلام)، گاهي‌ از پشت‌ پرده‌ با شيعيان‌شان‌ سخن‌ مي‌گفتند.

‌با شروع‌ غيبت‌ صغرا و نصب‌ نواب‌ خاص، اين‌ ارتباط‌ محفوظ‌ ماند و از راه‌ نواب‌ چهارگانه، مردم، نيازها و سؤ‌الات‌ خود را مطرح‌ مي‌كردند و امام‌ نيز از همين‌ راه‌ به‌ آنان‌ پاسخ‌ مي‌داد. اين‌ ارتباط، پنهان‌ و دور از انظار عمومي‌ و توام‌ با رعايت‌ تهيّه‌ بود. به‌ تدريج‌ بر اثر بروز اين‌ ارتباطات، بعضي‌ از وكلا و خواصّ شيعه‌ و حتّي‌ خود نواب‌ خاصه، تحت تعقيب‌ و بازداشت‌ عمال‌ خليفه‌ي‌ عباسي‌ قرار گرفتند. فشار خليفه، در زمان‌ نايب‌ چهارم، به‌ اوج‌ خود رسيد. از طرفي‌ برنامه‌ي‌ سفارت‌ نيز در مدّت‌ طولاني‌ هفتاد سال، به‌ نتائج‌ مطلوب‌ خود دست‌ يافت؛ زيرا، شيعيان‌ به‌ غيبت‌ امام‌ عادت‌ كردند در اين‌ مدّت‌ با ظهور علماي‌ بزرگي‌ مانند محمّد بن‌ يحيي‌ العطار (مولّف‌ نوادر الحكمه) و علي‌ بن‌ ابراهيم‌ قمي‌ (مولّف‌ تفسير قمي) و علي‌ بن‌ حسين‌ ابن‌ بابويه‌ قمي‌ (مولّف‌ رساله‌ي‌ عمليّه‌ي‌ معروف) و شيخ‌ كليني‌ (مولّف‌ دائره‌ المعارف‌ بزرگ‌ كافي)، زمينه‌ي‌ غيبت‌ كبرا و سپردن‌ امور ديني‌ به‌ علما و فقهاي‌ شيعه‌ فراهم‌ شد و ديگري‌ نيازي‌ به‌ تعيين‌ نايب‌ خاص‌ نبود، بلكه‌ فقهاي‌ شيعه، با فشار و مراقبت‌ كم‌تري‌ از ناحيه‌ي‌ خلفا توانستند به‌ وظايف‌ خود در توسعه‌ي‌ كيفي‌ و كمي‌ تشيّع‌ بپردازند، به‌ گونه‌اي‌ كه‌ سه‌ سال‌ پس‌ از وفات‌ نايب‌ چهارم، اوّلين‌ حكومت‌ مستقل‌ شيعي‌ امامي‌ (آل‌بويه) بر قلب‌ ايران‌ و قلب‌ عراق‌ بر پا شد و خليفه‌ي‌ عباسي‌ را در بغداد تحت‌ الحمايه‌ي‌ خويش‌ قرار داد و شعاير شيعه‌ را در عراق‌ علني‌ كرد.

3- حجّت‌ حق، جز به‌ اذن‌ خداوند ظهور نخواهد كرد، آن‌ هم‌ پس‌ از روزگاري‌ طولاني‌ كه‌ در طول‌ آن، دل‌ها، قساوت‌ مي‌يابد و زمين‌ پر از ظلم‌ و ستم‌ خواهد شد. حضرت، با اين‌ بيان، تاريخ‌ ظهور را مخفي‌ و آن‌ را به‌ علم‌ خدا ‌و بالواسطه، امام ‌موكول كرد. مخفي‌ كردن‌ تاريخ‌ ظهور، باعث‌ مي‌شود مؤ‌منان، هر روز منتظر ظهور حرت‌ باشند اين‌ حالت، سبب‌ بيداري‌ و خودسازي‌ تلاش‌ آنان‌ براي‌ آماده‌ كردن‌ زمينه‌ي‌ ظهور حضرت‌ خواهد باشند. از طرفي، با اين‌ كار، دشمنان‌ را با ظهور خود غافلگير مي‌كند و هر گونه‌ فرصت‌ آمادگي‌ دفاعي‌ را از آنان‌ مي‌گيرد. اين، يكي‌ از علل‌ پيروزي‌ جهاني‌ حضرت‌ بر دشمنان‌ است، ولي‌ در عين‌ حال، حضرت در اين‌ توقيع‌ تأكيد مي‌كند كه‌ اين‌ غيبت، طولاني‌ است.

‌اين‌ بيان، با هر گونه‌ تأخير. قابل‌ انطباق‌ است‌ و مي‌تواند ده‌ها‌ سال‌ يا صدها سال‌ و يا خداي‌ نكرده‌ هزاران‌ سال‌ باشد. به‌ اين‌ جهت‌ مؤ‌من، بايد تسليم‌ امر خداوند و راضي‌ به‌ حكمت‌ و خواست‌ او باشد، ولي‌ هم‌زمان‌ هشدار مي‌دهد كه‌ بيش‌تر دل‌ها در اين‌ مدّت‌ نفسي‌ و سخت‌ و سياه‌ مي‌شود؛ زيرا، با توسعه‌ي‌ ماديّات‌ و شهوات، مردم، در گناهان‌ و شهوات‌ غوطه‌ور مي‌شوند و از ياد خدا غافل‌ مي‌گردند و كم‌تر كسي‌ مي‌تواند نفس‌ اماره‌ي‌ خويش‌ را مهار كند و آن‌ را از حرام‌ باز دارد، بويژه‌ آن‌ كه‌ فشارهاي‌ بيروني‌ خانواده‌ و همسايگان‌ و خويشاوندان‌ و دوستان، او را به‌ تجاوز از حدود الهي‌ تشويق‌ مي‌كند.

‌در اين‌ زمان، بر اثر طولاني‌ شدن‌ غيبت، وسوسه‌ها، بيش‌تر در دل‌ها تأثير مي‌كند و آنان‌ را منحرف‌ مي‌كند، مگر تعداد اندكي‌ كه‌ ايمان‌ ثابت‌ و تصميم‌ استوار داشته‌ باشند و لطف‌ خداوند شامل‌ حال‌ آنان‌ باشد و در انتظار امام‌ زمان(عليه‌السّلام) به‌ وظايف‌ شرعي‌ خود عامل‌ باشند. در روايتي‌ از امام‌ حسن‌ عسگري(عليه‌السّلام) آمده، آنان، كساني‌ هستند كه‌ توفيق‌ دعا براي‌ تعجيل‌ فرج‌ حضرت‌ بيابند.5

4- كسي‌ كه‌ پس‌ از وفات‌ نايب‌ چهارم‌ و قبل‌ از خروج‌ سفياني‌ و فرياد آسماني‌ ادّعاي‌ مشاهده‌ي‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) را بكند، كذّاب‌ و دروغ‌ گو است. در اين‌ بخش، اوّلاً، به‌ دو علامت‌ قطعي‌ ظهور اشاره‌ مي‌كند كه‌ در روايات‌ متعدّد، بر آن تأكيد شده‌ است: يكي، خروج‌ سفياني‌ كه‌ اندكي‌ قبل‌ از ظهور، فتنه‌انگيزي‌ مي‌كند و باعث‌ گمراهي‌ گروه‌ بسيار مي‌گردد و در نهايت، به‌ دست‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) كشته‌ مي‌گردد.

‌دوم، صيحه‌ي‌ آسماني؛ يعني، فريادي‌ از آسمان‌ با اين‌ معنا كه‌ <حق، در عليّ(عليه‌السّلام) و شيعيان‌ او است.>.6

‌اطلاق‌ اين‌ جمله‌ كه‌ <قبل‌ از وقوع‌ اين‌ دو علامت، اگر كسي‌ ادعاي‌ مشاهده‌ كند، دروغ‌گو است>، با روايات‌ متواتر در تشرّف‌ بعضي‌ بزرگان‌ به‌ خدمت‌ حضرت، نمي‌سازد. از آنجا كه‌ اين‌ بحث، براي‌ اثابت‌ هدايت‌هاي‌ دوران‌ غيبت‌ كبرا، نقش‌ مهمّي‌ دارد، به‌ حلّ اين‌ تعارض‌ مي‌پردازيم.

‌مرحوم‌ آيه‌ اللّه‌ شهيد محمّد صدر، در پاسخ‌ اين‌ تعارض، پنج‌ وجه‌ بيان‌ مي‌كند:1- بگوييم، سند توقيع‌ مزبور، از نظر معيارهاي‌ علم‌ رجال، ضعيف‌ است‌ و قابليّت‌ معارف‌ با اخبار فراوان‌ جواز تشّرف‌ را ندارد و در نتيجه، روايت‌ توقيع‌ نمي‌پذيريم.

‌اين‌ راه‌ حل، قابل‌ پذيرش‌ نيست، زيرا، اين، روايتي‌ است‌ كه‌ علاوه‌ بر شيخ‌ طوسي، مرحوم‌ صدوق‌ با يك‌ واسطه‌ آن‌ را نقل‌ مي‌كند و حتّي‌ اگر ضعف‌ سند توقيع‌ را بپذيريم، براي‌ اثبات‌ يك‌ واقعه‌ي‌ تاريخ، اين‌ گونه‌ روايات‌ كفايت‌ مي‌كند، هر چند براي‌ اثبات‌ حكم‌ شرعي‌ كفايت‌ نكند.

2- بگوييم. اخبار مشاهده‌ي‌ حضرت، از نظر سند، قابل‌ اعتماد نيست‌ و در نتيجه، هر نوع‌ خبر جواز مشاهده‌ حضرت‌ را تكذيب‌ كنيم.

‌اين‌ راه‌ حل‌ نيز در سنت‌ نيست؛ زيرا، نمي‌توان‌ اين‌ حجم‌ عظيم‌ اخبار را انكار كرد كه‌ همگي‌ بر تشّرف‌ بزرگان‌ به‌ خدمت‌ حضرت‌ مهدي(عجّل ‌اللّه ‌تعالي‌ فرجه ‌الشّريف) با سند صحيح‌ و بعضي‌ يا يكي‌ در واسطه‌ي‌ معتبر دلالت‌ مي‌كند.

3- بگوييم، سند روايات‌ مشاهده‌ و تشرّف‌ بزرگان‌ را مي‌پذيريم‌ و آنان‌ را تكذيب‌ نمي‌كنيم، ولي‌ دلالت‌ آن‌ را مورد مناقشه‌ قرار مي‌دهيم؛ يعني، بگوييم، آنان، عمداً دروغ‌ نگفتند، امّا در مشاهده‌ي‌ خود، دچار توهّم‌ و خيالات‌ شدند و در حالاتي‌ بين‌ خواب‌ و بيداري، اشخاص‌ در مقابل‌ آنان‌ مجسم‌ شده‌ يا به‌ خيال‌ آنان‌ آمده‌ كه‌ بعضي‌ كارهاي‌ عجيب‌ و غريب‌ انجام‌ داده‌اند و اين‌ بزرگان‌ خيال‌ كرده‌اند، حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) را مشاهده‌ كرده‌اند، در حالي‌ كه‌ چنين‌ نبوده‌ است.

اين‌ راه‌ حل‌ نيز قابل‌ قبول‌ نيست؛ زيرا، احتمال‌ اشتباه‌ و خيالاتي‌ شدن‌ اين‌ همه‌ بزرگاني‌ كه‌ در حال‌ بيداري‌ و هوشياري‌ از مشاهده‌ي‌ حضرت‌ خبر داده‌اند و گاهي‌ اين‌ تشرف‌ها، توام‌ با معجزاتي‌ از آن‌ حضرت‌ بوده، قابل‌ قبول‌ نيست. چه‌ گونه‌ مي‌توان‌ گزارش‌ ده‌ها، بلكه‌ صدها خبردهنده‌ي‌ موثّق‌ را حمل‌ بر خيالات‌ و توهم‌ كنيم؟!

4- بگوييم، روايات‌ مشاهده‌ي‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) صحيح‌ و مطابق‌ با واقع‌ است، ولي‌ اين، يك‌ دستور شرعي‌ است‌ كه‌ بايد مدّعي‌ مشاهده‌ را تكذيب‌ كنيم‌ تا فرمان‌ شارع‌ مقدّس‌ را اطاعت‌ كنيم.

‌اين‌ نيز صحيح‌ نيست‌ و با ظاهر توقيع‌ شريف‌ كه‌ مدّعي‌ مشاهده‌ را كذّاب‌ و بهتان‌ زننده‌ معرّفي‌ مي‌كند، نمي‌سازد. بلي، اگر مي‌فرمود: <مدّعي‌ مشاهده‌ را تكذيب‌ كنيد.>، اين‌ راه‌ حل، قابل‌ قبول‌ بود.

5- بگوييم، منظور از توقيع، مشاهده‌ي‌ توام‌ با ادّعاي‌ سفارت‌ يا وكالت‌ از جانب‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) و رسانيدن‌ پيام‌ به‌ آن‌ حضرت‌ و گرفتن‌ جواب‌ از آن‌ جناب‌ است. عدّه‌اي‌ از بزرگان، ازجمله‌ مرحوم‌ علامه‌ي‌ مجلسي‌ در بحارالانوار و آيه‌ الله‌ صافي‌ در منتخب‌ الاثر، همين‌ راه‌ حل‌ را مي‌پذيرند، ولي‌ مرحوم‌ شهيد صدر، با اعتراف‌ به‌ نزديك‌ به‌ واقع‌ بردن‌ آن‌ مي‌گويد: <اين‌ راه‌ حل، خلاف‌ ظاهر عبارت‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) در توقيع‌ شريف‌ است؛ زيرا، در آن‌ صورت، بايد امام‌ مي‌فرمود: "الافَمنِ ادعي‌ المشاهده‌ مع‌ السفاره‌ او الوكاله‌ فهو كذّاب" در حالي‌ كه‌ به‌ صورت‌ مطلق‌ مي‌گويد: "هر كه‌ ادعاي‌ مشاهده‌ كند، دروغ‌گو است.">.

‌ايشان، از اشكال‌ به‌ همه‌ي‌ اين‌ راه‌حل‌ها، مشكل‌ را اين‌ گونه‌ پاسخ‌ مي‌دهد: كه‌ ادّعاي‌ مشاهده، چند گونه‌ است: اوّل‌ آن‌ كه‌ شخصي‌ او را ببيند، ولي‌ شخصيّت‌ او را به‌ عنوان‌ حضرت‌ مهدي(عليه‌السّلام) نشناسد. اين‌ گونه‌ ديدن، خلاف‌ ظاهر روايات‌ مشاهده‌ است‌ و نمي‌تواند منظور مدّعيان‌ مشاهده‌ در اين‌ روايات‌ فراوان‌ باشد.

‌دوم‌ اين‌ كه‌ شخص‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) را ببيند و بشناسد، ولي‌ هرگز اظهار نكند. اين‌ گونه‌ ديدن، هر چند فراوان‌ واقع‌ شده، بلكه‌ تعداد اين‌ گونه‌ تشّرفات، چندين‌ برابر تشرفات‌ اظهار شده‌ است، ولي‌ منافاتي‌ با توقيع‌ شريف‌ ندارد؛ زيرا‌ ادّعاي‌ مشاهده‌ نشده‌ است.

‌سوم‌ اين‌ كه‌ شخصي‌ حضرت‌ مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) را به‌ عنوان‌ واقعي‌ ببيند و بشناسد، و اين شناخت از آثار و نتايج پيرامون اين واقعه برايش حاصل شود ولي صريحاً ادّعاي تشرف به خدمت حضرت را نكند تنها حادثه و آثار و نتايج پيرامون آن را نقل كند ولي خود او و ديگران از مجموعهِ آن حادثه و آثارش بفهمند شخصي مشاهده شده و صاحب اين آثار عجيب همان حضرت مهدي(عج) مي‌باشد. و مدعي به گونه اي حادثه را نقل كند، كه جا براي گمانه زني ديگران براي اين نتيجه گيري بگذارد.

توقيع‌شريف‌اين‌گونه‌مشاهده را نفي‌نمي‌كند و بسياري‌از اخبار مشاهده‌ي‌حضرت‌هم‌اين‌گونه‌است؛ زيرا، در اين‌اِخبار، حادثه‌با آثاري‌نقل‌مي‌شود، ولي‌نتيجه‌گيري‌به‌اين‌كه‌شخصي‌مشاهده‌شده، همان‌حضرت‌مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) است، به‌شنونده‌ واگذاري‌شود.

‌چهارم‌اين گونه مشاهده با توقيع شريف منافاتي نداشته و اين توقيع اين گونه اخبار را تكذيب نمي كند چنانكه اگر حضرت را ببيند و بشناسد و ادّعاي مشاهده كند و سخن خود را با برهان و دلا‌ئل قطعي اثبات كند به گونه اي كه شنونده قانع شود كه شخص زيارت شده همان حضرت مهدي است مشمول توقيع شريف نبوده و نبايد مدعي آن تكذيب شود زيرا از دلا‌ئل مدعي مشاهده براي شنونده قطع بر صدق او پيدا در حالي كه مخاطب درتوقيع شريف افراد شاك است؛ زيرا، معناي‌جمله‌ي‌اخير توقيع، آن‌است‌كه‌<اي‌مؤ‌من! اگر كسي‌ادعاي‌مشاهده‌ي‌حضرت‌را كند و شما در صدق‌گفتار او، شك داشتي، او را محكوم‌به‌كذب‌و بهتان‌كن.>.

وقتي‌اخبار مشاهده‌زمان‌غيبت‌كبرا را ملاحظه‌مي‌كنيم، بيش‌تر آن‌ها، همراه‌ با دلائل‌قطعي‌است‌كه‌به‌ما اطمينان‌مي‌دهد، آن‌كه‌مشاهده‌شده، خود حضرت‌مهدي(عجّل‌اللّه‌تعالي‌فرجه‌الشّريف) است، هر چند بر اثر گذشت‌زمان، به‌تدريج، اين‌دلائل‌و قراين، از تك‌تك‌اين‌اخبار مخفي‌شده‌و نسبت‌به‌ما، تنها گمان‌آور است، ولي‌ به‌صحّت‌مجموع‌اخبار مشاهده‌و تشرّف‌در عصر غيبت‌كبرا، يقين‌داريم.

‌در نتيجه، مورد توقيع‌شريف، منحصر به‌آن‌جا است‌كه‌شخصي‌كه‌صريحاً، ادّعاي‌مشاهده‌ي‌حضرت‌مهدي‌را كند، بدون‌آن‌كه‌دليلي‌قطعي‌بياورد، بويژه‌آن‌كه‌ادّعاي‌پيغام‌يا مأموريّتي‌از طرف‌آن‌حضرت‌را داشته‌باشد كه‌در آن‌صورت، كذّاب‌و بهتان‌زننده‌است‌و مؤ‌منان‌وظيفه‌دارند از او تبرّي‌جويند.7

------------------

پي‌نوشت‌ها:

1. كمال‌الدين، ص‌480.

2. كمال‌الدين، صدوق، ص‌529.

3. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌324، ح‌273.

4. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌395. همين‌روايت‌در جنه‌المأوي‌و اثبات‌الهداه‌نقل‌شده‌است. در ذيل‌آن‌دارد: <الاحَمنِ ادعي‌المشاهده قبل‌خروج‌السفاياني‌ولاصحيه‌فهو كذاب‌مفتر>.

5. كمال‌الدين، صدوق، ص‌416.

6. الغيبه، شيخ‌طوسي، ص‌435.

7. تاريخ‌الغيبه‌الصغري، شهيد آيه‌الله‌محمد صدر، ص‌460.